

از کجا می آید

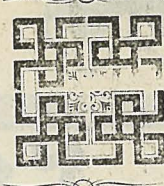
۱۹۰۴

۲۰



« بندر انزلی »

« خروج اهل بزرگ از ایران »



مدیر و منشی اول مدیر احیای سابق
مکاتبات باسم (حاجی نامی تبریزی)
(آدریس تبریزی) صاحب اول القاسم اداره روزنامه
(اذربایجان) مکاتبات فاسی و ترکی باضه
نویسنده قبول و ممالک خارجیه
پست علاوه خواهر شد

قیمت اشتراك سال یانه
در (تبریز) ۵۲ نمره چهار تومان
۹ ماهه (۳۸ هزار)
ماهه (۲۲ هزار)
سه ماهه (۱۲ هزار)
يك نسخه چهارده شاهى (۱۴ شاهى)

(هر هفته نشر میشود)

(اعلانها بطریقی با صد دینار)

(۶۰ سوال المکرم)

(تاریخى استقبال — یا — خواب غفلت)

« ز کف بیرونمان شد تروت و ما ندیم در ذات »
« ز ققرو فاقه مک را بیر ملبوس می بینم »
« بگر دن طوق رقیت بسر تعلیمی ذات »
« کند قید اسارت از ادب پا بوس می بینم »
« چه شد روزی که شاهان جهان بودند مان مهور »
« کنون یکباره در داکارها معکوس می بینم »
« رقیب از وجد پا کوبان و رقاصان در پی دلدار »
« حبیب از غم قرین ناله و افسوس می بینم »
« سحر شد کاروان کوچید و ما خوش خفته در غفلت »
« بهوش از سکر نائیم از فریاد کوس می بینم »
(کر از بانگ اذان امروز بیداری نشد حاصل)
(کند بیدار مان روز دگر « ناقوس » می بینم)
[« خدا یا تو بداد دین پاکت رس که در زودی »]
[« صلیب » اندر فراز « آئیند قابوس » می بینم]
« فتد کس خاک ایران در کف بیگانگان مطلق »
« اجانب را رئیس و بومیان مرئوس می بینم »
« چه طرار از بزرگان حس اسلامی بدزدی برد »
« من این فقدان حس از صدمه کابوس می بینم »
« بغفلت خفته ایم اندر مفاک محو و اضحلال »
« حرامی در کین با خدعه و سالوس می بینم »
[به « بازرگان » و « روسان » کار کشور را سپردستیم]
[ز دشمن هر دورا در مملکت جاسوس می بینم]

« عجب خواب پریشان این شب ملبوس می بینم »
« قضائی پر خطر پیش نظر محوس می بینم »
« رضا را از می تیره بکره است کسز وحشت »
« کند سید ناج و تخت کیکاوس می بینم »
« فتاده کشتی سیار اسقلال خور شیدی »
« بگر داب ملاکت ناخدا ما بوس می بینم »
(شه و درباریان در خواب غفلت ایک دیگر سو)
(وطن یا مال قهر « انکاس » و « روس » می بینم)
« دو کسک آدمی خوار از بی اعدام این کافه »
« شده هممه و هم پیمان هم ما بوس می بینم »
[از انسان کابین دو کسک پلان نما تا زید از هر سو]
[بز دیکه سپاه « روس » را در « طوس » می بینم]
« زکاتماخی که ان (ترکان) وحشی می کنند اظهار »
« سکوت باد شه را صدمه ناموس می بینم »
[حریق احتلال قطار ایران را فرا بگرفت]
[بسوزد خشک و تر محروسه نامحروس می بینم]
[بدین بدبختی ما در آفت آتیر وافی نیست]
[چنین لفظی نه در « برهان » نه در « قاموس » می بینم]
[مر ضهائی که بر جسم وطن کر دیده مستولی]
[بعجز از چاره اش « بقراط » و « جالینوس » می بینم]

« ز تا شیر نفاق مسین آو خ چسان کوبیم »
 « لوی دین بدست مشرکین مکوس می بینم »
 « هزار افسوس ، کاکم بتکند ، محراب و مسجد را »
 « بزیر پای ترسازاده کان مطوس می بینم »
 « خدا یا قصه کونه کن که دل از درد و غم صائب »
 « کلب و مضطرب چون طایر محبوس می بینم »

(ر ج ، خ ،)

(سؤال)

جناب حاجی ما ! میگویند این اوقات دولتین روس و انگلیس در باب سوق عسکر باران مشغول مذاکره هستند ، میگویند مذاکره منتهی باین نتیجه شده که علی المجال له دولت روس اصالتاً از جانب خود و سیاستاً از طرف انگلیس ایران را باعسا کر خود اشغال نماید میگویند این کار محض دوستی و حفظ استقلال ایران است .
 میگویند . خدا نکرده ابدأ در ماره ما سوء قصدی ندارند میگویند . اتحاد کرده اند که محض خدمت اسلام اقتراق ایرانیان را از مسلمانند وقفه تاز رفع کرده و هر را در یک چشم به بینند میکنند . نذر کرده اند که محضتاً این فقرات را اجرا نمایند عید انم آیا باور نمایم یا نه .

« بوش بوغاز »

(جواب) - ()

عزیزم بلاکشم بوش بوغاز . در باب سوق عسکر بجانب ایران سوئی کرده و جواب خواسته اید پیش از آنکه شروع بمقصد نمایم می خواستم یک چند بیت « قرا باغی » صحیح باواز بلند بجهت شما بخوانم که از اطراف مسئله درست مسبوق بوده و مادام العمر از من راضی باشید چون مسئله راجع بتبعه خارجه و آهم انگلیس ؟؟ ترسیدم بگویند ، رسیده حبس نمایند . ترسیدم نهی نمایند . ترسیدم بگویند مافی است . ترسیدم بگویند طبعی است ترسیدم بگویند ذمی است . ترسیدم بگویند وطنی است آنوقت سردارم برند که آخر کار است اما چون پرورده این خاکم و انگلیسها هم زبان فارسی را بلد نیستند چند بیت شکرسته من باب مقدمه بفرمایم می خوانم و بعد فکر « قرا باغی » را هم می نمایم گویند ار .
 (شایدم کوسندری را بزرگی دهان از دهان دست گرگی)

(شبانکه کارد بر حلقش بنالید روان کوسفند از دل بنالید)
 (که از چنگال گر کم در ربودی چو دیدم عاقبت گر کم تودی)
 « آئی تو بودی ، آئی تو بودی ، آئی تو بودی »

بلی روزنامه های خارج در سرق عسکر بجانب ایران از دولت روس در پیشبندی تعدی و تجا و زات مساویه مسلمان ما یعنی دولت علیه عثمانی !!! نوشته و می نویسند و بعضی هم در حفظ حقوق اتباع دو لاین روس و انگلیس در « ایران » قلم می رانند ولی نباید این قبیل اخبارات را از قبیل اخبارات صادقانه شمرده و از های هوی روزنامه های خارجه اندیشه ناک داشتیم زیرا اگر این سوق عسکر بجهت مسئله تعدیات عثمانیها است در این جا خنده گرفته و نمی توانم درست مطلب را حالی نمایم ها ها ها ها ها ها می می می می می ای ای ددم وای کویا که دیروز بود انگلیس مصر و اسکندریه را از تعدیات فرانسه و عثمانی باز خنده گرفت ها ها ها ها ها باری اسکر بجهت حفظ حقوق اتباع خارجه است این مسئله در انظار دنیا آنقدر سرد است که محتاج هیچ دلیل خارجه نیست بعلم اینکه کمتر جانی در همه دنیا بنظر می آید که مثل ایران زمین باتباع خارجه خوش بگذرد ولی عزیزم بوش بوغاز بدان و آگاه باش که از مملکت ما بجائی می رود که باغی است خوش آب و هوا و حاصل خیز و در آن باغ چهار صد میلیون نفوس معطل یک مستاجر عادل هستند سابق یکتفر مستاجر بایران آمده و بجهت اجاره آن باغ از ایران راه خواسته و حصه از آن باغ را بایران به نمود که بعد از اجاره و اسکنان بایران بنمایند چون مستاجر دیگر می هم در جلو بود ایران بدومی نه پرداخته و کل اولی را خورد مگو که آن اولی بی وفا و عهد شکن بوده است بازی زیاده درد سر میدهم از قراریکه شنیدم دوباره مستاجر دومی تشریف آورد و از قرا ریکه می گویند این بی وفا و عهد شکن نیست عزیزم بوش بوغاز روزی بر آمد که نه هوا سرد میشود و نه گرم یعنی اول بهار زمین چون زمرد اگر آب و هوای مزده را ن رادیده می دانی که بنده چه عرض می نمایم در آنجا خواهی دید که صد هزار نفر ایرانی نژاد صف بر بسته و صد هزار دیگر در کین نشسته علم شیر و خورشید



شهادت ماکو و خوی

شهادت ماکو و خوی

مطبعة سگزان

در جلوه جوان و همه مقصد و همه کینه جوی سرزیر انداخته
وراه باغ مستاجر دوم حاجی با با

(معدرت)

موجب تفصیلات جنیدی که شرح اودر این موقع لزومی ندارد گویا
بعضی زامشترکین محترم آذربایجان تصویر «نمره ۱۷» مارا حل بصورت
جناب مستطاب «حاجی میر باقر آقای میر حیدر زاده نقیسی» المسکن نموده و
اداره آذر بایجان را هدف تیر ملامت نموده / لهذا بمقام توضیح
مطلب برآمده و خدمت آنانکه در این مسئله اشتهای دارند عرض می نمایم
کنندشته از اینکه جناب مستطاب مشارالیه مرشد حقیقی نگارنده
و حامی اولی روز نامه «آذربایجان» در تمام خاک قفقز اند شان آن
بزرگوار زیاده برآن است که کسی اسم آن مجاهد دین و ملت را
زشتی برد اداره آذربایجان مقام مدیع آن بزرگوار را بخوبی می شناسد
وازدرگاه خداوند متعال توفیق شان را خواسته می گوید

هر کجا هست خدا یا بسلامت دارش

(آذر بایجان)

(آذربایجان)

روز جمعه که نوبت کارهای شخصی اداره و محرمان عموماً که از آن جمله
«دیوان» و «بیابانی» هم حضور داشتند خلوت کرده و مشغول
مخاطبه بودم که آیا بعد از مشروطه بهر فردی از اجزاء اداره را چند
نفر دشمن جانی اندوخته ایم که ناگاه در راه شدت زدند «خیال» بدوز و همه
و خیال در باز کرده و ازدیدن نقاش مخصوص اداره عموماً اظهار
شف نمودم که بموقع نیامده احتمال که منفعت اوز زیاده رسا بر شرکاء
کردد ولی افسوس که از دیدن رفیق جانی خود مان که لباس سار
در بر کرده و حکایت از این می نمود که بجهت خدا حافظی با اداره آمده
آن شادی ما چندان طولی نکشیده و مبدل با ندوه و مصیبت تازه گردیده
و عموماً در او را گرفته و از اقدامات غیرموجه و لهش هر کس بازمانی
استغفار می نمود رفیق ما بعد از آنکه نفسی تازه کرده و از دهشت
ما اظهار تعجب نموده و گفت رفیقان محترم من غفنی که حایه
من و شمارا گرفته مشکل می بینم که در این موقع خطرناک خدمتی بوطن
عزیز خودمان کرده باشیم از قرار اخبارات مخصوص که در حایه از
تلگراف بی سیم رسید که یا که در بعضی نقاط ایران بمضایب خیال
کج افتاده و راهی بقط می نمایند پس بهتر این است که من اول عازم
طهران شده و اشخاصی را که ندیده ام آنها را رؤیتاً ملاقات کرده
و بزودی مراجعت نموده و کلاً خدمت آنها را رسم من از شنیدن
گفتار غیرمندانۀ نقاش دولتی خودمان نمره مذکور جنیدی از شادی برکشیده

وازمین حرکت واسامی آنها سیکه از آنها لازم است صورت برداشتن
پرسیدم رفیق ما گفت حال با این عجله که حرکت می نمایم ممکن نمی شود
ولی این را هم بدانید که از راه اترلی میروم اول در رشت خدمت
جناب حاجی (محمد رضا) رسیده و بعد لازم طهران خواهم
شد و در آنجا هم روز اول خدمت آقای (موصلی)
(سهراب آبدی) و (صدر راویجی) و (پسر آقا سید کاظم)
(قوام الدوله) و (رئیس نظمیة) و (شاهزاده مخصوص)
(اصد الدوله) و (سپه دار) و (نایب علی اکبرخان)
(وزیر داخله) و (حشمت الملک) و (نجف الدوله)
(متولی باشی قم) و (موقر السلطنه) رسیده و عکسی از آنها
خواهم برداشتم و روز دوم هم خدمت امراء و صاحب منصبانیکه
به (قرآن) قسم خورده و همه ایران تظاهرات خود شانرا
تکراراً خبر دادند رسیده و مخصوصاً از پوز آنها قالی برداشته
و روز سیم مراجعت خواهم کرد رفیق ما این تفصیل را
گفته در حالیکه جمعی عکاسی را در دوش خود محکم بسته
بود با صدای بلند فریاد کرد خدا حافظ خدا حافظ
و ما هم فریاد نمودیم زنده باد مجلس و پاینده باد علماء نجف
و بیست و نابود باد تقاضای خدا حافظ بشرط دیدار

(جواب)

هر که اولالیم آخوش دماغ عازم آوی ملک ری
هر ممکن اولورمی بویری بردن ایدک تمام طی
هر ترکی دیبر یواش یواش لفظ عرب شوی شوی
(سده که یو خدی حوصله دنیه دانشما صبر ایله)

(من دیسن که قیش کونی موسم فروه دین اولا)
(من دیرم که فصل دی کتسه کیم امین اولا)
(ما خا ریای سوز لره قلب کرک امین اولا)
(سده که یو خدی حوصله دنیه دانشما صبر ایله)

هر چه جولا ری او انکه ن قراخ باخدی بزوه هر یلدادی
هر کسی قاپی د بانی نک بر فیه جبر یلدادی
هر دور زمانی کور من فر فراتک فر یلدادی
(سده که یو خدی حوصله دنیه دانشما صبر ایله)

(ارومیه)

قشور سرحدی عثمانی مثل ملخ باطراف ریخته درو دیوار قراه را بکلی می خوردند دیروز هم چند نفری از آنها غفلتاً چهار راس اولاغ و یک دست طویله را از قریه (احتیاج) خورده و فرار کرده اند .

§

(طهران)

در معاهده انگلیس و روس میرزا رحیم چندار تبریزی نطقی کرده و اظهار داشت که دولت ایران نباید در این مسئله اقدامی نماید بعلت اینکه من خود نامفخرالدوله تبریزی در این باب مجلسی کرده و قرار لازم را خواهیم داد .

§

(اسلامبول)

امروز از سفیر کبیر دولت ایران پرنس ار فغ الدوله پرسیدند که این شعر گفتن را از کی آموختی گفت که از درویشان بعلت اینکه هر شعریکه از آنها شنیدم بحر مانه نخلص «دانش» را و علاوه کردم

§

(تبریز)

امررز از جوف یکمد (سنک) بازار در حاتیکه یک نفر فله او را می خورده است غفلتاً چاهی پیدا شده که بیچاره فله بچاه در رفته است حکومت مطلع شده و چند سوار هم پشت سرخریق مأموراً فرستاده اند عجالتاً که خبری از آنها نیست

§

(ایضاً طهران)

بجهت معاهده دولتین انگلیس و روس درباره ایران حاجی «شیخ فضل الله» مجلس ختمی گذاشته و از قراریکه می گویند مشارالیه در این باب بی فکر نیست و خیال ختم بزرگی را دارد .

(تبریز)

عجالتاً از فله که بچاه «سنک» رفته است خبری نیست ولی از قراریکه می گویند پنج سوار دیگر بایک عمده توب مجدداً مأمور شدند که فله را تعاقب نمایند مسئله خیل پر خطر است .

(در مطبوعه ناموس طبع شد)

(بار غناب دو شمنان بسکه نشسته بر دم)

(دوستوموز اولکه دن اوزاخ بس کیمه در دیمی دیم)

(کز طرفی تو می کنی از طرفی سلام)

(- سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله)

§ نفس نفیسه ویر مدوخ ر مز یله بز جه ترکیه §

§ طفل رضیع او چون کرک بر او لو نیدی تریه §

§ من بو ما چوخ تعجیم بیله عجو لبسن نیه §

§ - سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله §

§ فرقه نامون او چون توپ و تفنگ ایستمز §

§ صاف ضمیر او لانا را حیله ورنک ایستمز §

§ دور یولا دوش آبوش بو غاز بیله درنک ایستمز §

§ - سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله §

➤ کندی بزکتور دو وهخ اولکه مزه امیرایله ➤

➤ ایندی مساوی دور هامی شاه و کدا امیرایله ➤

➤ بز یانانی آیلدی یوخ دو غریبی شاه نفرایله ➤

§ - سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله §

➤ سن بیله فکر ایلمه کیم ایستمز دو زلمی ➤

➤ عارف اولان بیلر سوزی نکته سی برجه کمدی ➤

➤ زلره بو شننده فر دو غریبی ایسه کلمدی ➤

(- سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله)

§ سوی وفایه قوتارهخ دشمنی بز تبکر وخ §

§ کرسه ایا نسا بر اولاغ قورخما بو کونی بو کاروخ §

§ هر بخلان ایشکلری ر مز یله دستی دکاروخ §

➤ (- سن ده که بو خدی حوصله دیمه دانشما صبرایله) ➤

✦ § تکرافات § ✦

(طهران)

در معاهده روس و انگلیس از جانب دولت قرار بر این شد که قشور سرحد ارومیه بمدار فاغ از اختلاف سرحدی لازم بنظر بونهر شده و حاج فارس راه آتش بگیرند .



بعد از ۱۱ ماه